تفاوت «رأی» و «رویة» در قوه و شدت مطابقت؛ وزن «فُعُله»

استاد: یک سؤالی که در ذهن من است و به نظرم سؤال خوبی است، این است: اگر رأی یعنی با چشم نباشد، و الا دیگر رأی نیست، چون رأی یعنی نظر. اگر رؤیت یعنی با چشم باشد. رأی و رؤیت، دو مشتق از یک اصل هستند. در آن اصل این است که با چشم باشد یا بدون چشم؟ مشترک بین همه هست.

شاگرد۲: در رؤیت همه اینها هست. چون دارد: «و لیست الرویة بالقلب کالرویة بالعین»[1]. در هر دو استعمال شده. از این طرف هم در قرآن «رأی العین» داریم. یعنی اینکه می‌گوییم رأی برای قلب است و رؤیت برای چشم است، تمام نیست. چون در مقابلاتش استعمال داریم.

استاد: در همه اینها ممکن است بگوییم قرینه داخلیه دارد می‌گوید: «لیست الرویة بالقلب» و آن جا می‌گوید «الرویة بالقلب». اگر تصریح این است که می‌خواهد مقابله درست کند قرینه داریم.

شاگرد: مثلاً می‌گوید «الرویة علی وجهین بالقلب و بالعین». در روایات به این صورت داریم.

استاد: وقتی همینطوری می‌گویند «رأی»، رأی یعنی دیدن؟ یا نظر؟

شاگرد: نظر به ذهن می‌آید.

استاد: تا می‌گویند رؤیت، چه چیزی به ذهنتان می‌آید؟ حس به ذهنتان می‌آید.

شاگرد۲: لغت را می‌فرمایید یا استعمال را؟

استاد: لغت. فعلاً به لغت برسیم تا به استعمال بیاییم. استعمال را با قرینه سامان‌دهی می‌کنیم. اما تبادر در لغت را نمی‌توانیم کاری کنیم. سؤال من این است که اگر در لغت، تبادر از رأی، نظر است، و تبادر از رؤیت، دیدن است، اصل ماده «ر أ ی» چیست؟

شاگرد: ممکن است مشترک باشد.

استاد: مشترک یعنی چه؟ مشترک را پیدا کنید.

شاگرد: مشترک لفظی باشند.

استاد: یعنی دو وضع باشند؟! این خلاف ارتکاز است که داده این لغت مشترک لفظی باشد. حال باید ببینیم این فارس هم دو تا آورده ای به یکی بر میگرداند. علی ای حال این جواب شما به این مسأله است. مثل کلمه امر است. در اصول الفقه بود. اتفاقا شاهد قشنگی بود. «رأی» و «رویة» داریم؛ جمع «رأی» چه میشود؟ آراء میشود. از کلمه «آراء» ممکن نیست ذهنتان سراغ دیدن برود. خود این جمع میگوید «رأی» به‌معنای نظر است. کما اینکه اگر رؤیت را جمع ببندیم چه میگوییم؟

شاگرد: «رُئی» میشود.

شاگرد۲: اسم جنس جمعی است، رؤیت مفرد همان رُئی میشود.

استاد: اسم رؤیت به این معنا که مصدر باشد و در غیرش به کار برود، مانعی ندارد. اما مصدرها جمع هم دارند. حال ببینیم در لغت ها چه گفته‌اند. خُب در اینجا «ر»، «أ» و «ی» داریم، «رأی» کدام یک از اینها است؟ اگر مثل کلمه امر باشد، شما میفرمایید مشترک لفظی است. نگاه کن اگر جمع «امر» اوامر است خُب به‌معنای دستور است. همینجا نگاه کن اگر جمعش اموری میشود به‌معنای شأن و شیء است. البته جلوترها عرض کردم از جاهایی که مرحوم آقای مصطفوی کمی به چالش برخورد کرده‌اند همینجا است. چون ایشان میگویند مطلقاً مشترک لفظی ندارید. در اصول الفقه هم اصولیین میگفتند مشترک لفظی است به‌خاطر همین تعدد جمعی که دارد. ایشان تلاش میکنند به یک معنا برگردانند. در مانحن فیه هم همین است؛ «رأی و آراء»، «رویة رئی». خُب الآن ما به الاشتراک آنها چیست؟ اگر بگوییم «رأَی» و فعل ماضی بیاوریم، یعنی «نظر داد»؟ یا یعنی «دید»؟ کدام یک از اینها است؟

شاگرد: در مصباح «رأی» را گفته «العقل و التدبیر». حال اگر بخواهیم اشتراک اینها به این صورت به دست بیاوریم که هر دوی اینها یک نوع دیدن است، اما دیدنی که قلب دارد، با دیدنی که چشم دارد با دیدنی که عقل دارد متفاوت است. «رأی» دیدن عقل است. چون عقل استدلالهایی میچیند تا به یک مطلبی برسد. اینجا هم یک نوع دیدن است که اسم آن را رأی گذاشته‌اند. حال با چشم یا با قلب که یک نوع شهود است. اصل دیدن و روح معنایی دیدن، کشف واقع است.

شاگرد۲: معجم هم معنای نظر را میفرمایند. «دل علی نظر و ابصار، بعین او بصیرة».

استاد: آن چه که طلبگی فکر میکردم، ذهنم خیلی همراهی نمی کرد که بگوییم رأی به‌معنای رأی القلب است. مصدر همان «رأَی» است؛ «رأَی رأیاً». همان است. مشترک لفظیای که شما فرمودید ذهنم همراهی نمی کرد. خُب چطور میگویند به‌معنای «رأی القلب» است؟! در تفاوتش با رؤیت فهمیده میشود. «رویة»، «فُعْلة» است. ریخت هیئت «فُعْلة» برای جمع شدن و حاصل شدن از یک عمل است. وقتی یک رؤیت صورت میگیرد...؛ «اذا رأی رأیا فتحصل له الرویة». مثل «لقمة، لمعة». چند بار دیگر صحبت کردیم. «فَعْلة، فِعْلة، فُعْلة». فَعْلة لمرة، فِعْلة لهیئة، فُعْلة لجمع. لُمْعة، جمع شده و خالصه شده یک چیزی است. ضمه و رفع هم خودش دلالت دارد. یک چیزی که خوب آن را خالصه کنید و عصاره گیری کنید و در یک بسته فشرده قرارش بدهید، آن را با وزن فُعْلة میآورید. مواردش را پشت کتابم دارم. شاید بیش از هفتاد ای شصت مورد، موارد فُعْلة را جمع‌آوری کردم. اصل این مطلب را حاج آقای حسن زاده در درس فرمودند. این را فرمودند که وزن فُعْلة این را دارد. شاید به قُوّة و مُنة مثال زدند؛ عُدّة. شواهد متعددی دارد.

در اینجا چرا رویة از رأی قویتر است؟ «رأَی» یک عمل است. «رأیاً» حدوث و حال مصدری همان «رأَی» است. مصدر آن است. ولی قوی نیست. چرا؟ چون معرضیتی دارد که باید دل ببیند، ولو از طریق چشم. همه اینها با هم کار انجام میدهند. اگر یک چیز قوایای حاصل شد که میتوانیم یک خلاصه‌ای از آن به‌عنوان عملی که حاصل شده و مشت پر کن است ارائه بدهیم، رؤیت میشود. ولذا ارتکاز ما از معنای هیئت فُعْلة، از رأی اقوی است. چون رأی اضعف است میتوانیم در رویة القلب که در معرض خطا است به کار ببریم. میگوییم «رأَی آیاً»، فعلاً هنوز در کار است، چه زمانی رویة میشود؟

زمانیکه یک چیز مشت پر کنی از آن حاصل شود که قابل عرضه باشد و ارزش دار باشد، آن وقت است که فُعْله و روءة میشود. و لذا چون روءة خیلی قوی است و وقتی با چشم میبینید اقوی موارد است، روءة را برای با چشم دیدن به کار بردهاند.

شاگرد: معنای «رأی» چه میشود؟

استاد: میشود عملیة الابصار که در آن هم چشم دخیل است و هم دل. دل باید از طریق چشم ببیند. این رأی به این معنا است. آن وقت وقتی ضعیف است، میگوییم فعلاً هنوز سر نرسیده که مثل چشمت ببیند، چون دلت هم دخالت کرده.

شاگرد: اینکه میگویید هر دو، یعنی باید هر دو با هم باشند؟ اینکه رأی المجتهد میگوییم چگونه میشود؟ در عملیة الابصار که هم چشم دخیل است و هم قلب دخیل است، یعنی همه جا با هم دخیل هستند یا این هست و آن هم هست؟

شاگرد۲: عقل و قلب را در این تحلیل جدا نکردید؟ چون میگفتیم «رأی» اعتقاد است و غیر از رأی القلب است.

استاد: من از اعتقاد هم جلوتر بردم. معنای اصلی بهمعنای اعتقاد نشد. بهمعنای مبادی ای شد که عملی حادث میشود که در مسیر نهائی خودش گاهی به رؤیت ختم میشود. رؤیت یعنی حاصل شد آن عمل. شیءای قوی میشود که قابل عرضه است. مثل «قوة». یعنی این ماده وقتی به مرحله قوه و فُعْلة و عدّة خودش رسید، رؤیت میشود. اما وقتی قبلش است و در معرض یک چیزهای دیگری است «رأی» به کار میبریم.

شاگرد: پس عملیة الابصار نمیشود. عملیة الرای میشود.

استاد: در خود ابصار هم همین چیزها را داریم. بصر بهمعنای چشم است؟! العین و البصر، خیلی نزدیک هم به کار میروند. «لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ»[2]؛ در اینجا یعنی عین، اما بصر و عین دقیقاً یکی هستند؟! دقیقاً یکی نیستند. کلمه عین، بیشتر اشاره صریحه به این عضو جسمانی دارد تا بصر. اما باز در روایت دارد: «إن للعبد أربع أعين»[3]. یعنی شما میتوانید عین را به غیر این عضو حمل کنید. «عينان يبصر بهما أمر دينه ودنياه، وعينان يبصر بهما أمر آخرته».

شاگرد: با این توضیح میتوان گفت اعتقاد قلبی هم رؤیت است؟ یعنی اعتقادی است که قوت دارد.

استاد: «لیست الرویه بالقلب» در آن روایت، یک رؤیت واضح و قطعی و روشنی است که حضرت میخواستند بگویند. چرا؟ چون به ابوبصیر فرمودند.

> **«عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قُلْتُ لَهُ أَخْبِرْنِي عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ هَلْ يَرَاهُ الْمُؤْمِنُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ قَالَ نَعَمْ وَ قَدْ رَأَوْهُ قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَقُلْتُ مَتَى قَالَ حِينَ قَالَ لَهُمْ - أَ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى ثُمَّ سَكَتَ سَاعَةً ثُمَّ قَالَ وَ إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ لَيَرَوْنَهُ فِي الدُّنْيَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَ لَسْتَ تَرَاهُ فِي وَقْتِكَ هَذَا قَالَ أَبُو بَصِيرٍ فَقُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَأُحَدِّثُ بِهَذَا عَنْكَ فَقَالَ لَا فَإِنَّكَ إِذَا حَدَّثْتَ بِهِ فَأَنْكَرَهُ مُنْكِرٌ**

> جاهل بمعنى ما تقول ثم قرر أنه كذلك تشبيه كفر و ليس تراءي الرؤية بالقلب كالرؤية بالعين تعالى الله عما يصفه المشبهون و المبطلون».[4]

حضرت فرمودند «أَ لَسْتَ تَرَاهُ فِي وَقْتِكَ هَذَا»، بعد تمام شد و ابوبصیر ادب کرد و ادبش خیلی به جا بود، ات حضرت فرمودند: «أَ لَسْتَ تَرَاهُ فِي وَقْتِكَ هَذَا»، عرض کرد «فَأُحَدِّثُ بِهِ عَنْكَ»؟! این را به دیگران بگویم؟ حضرت فرمودند نه، وقتی این را میگویی اشتباه میکنند، «وَ لَيْسَ تَرَاهُ بِالْقَلْبِ كَالرُّؤْيَةِ بِالْعَيْنِ». اینکه الآن من به تو گفتم «ا و ال تراه»، تو فهمیدی که بالقلب بود. اما دیگری که نمی فهمد. وقتی نمی فهمد به اشتباه میافتد.

شاگرد: برخی میگویند حضرت در این روایت تصرف کردند تا با قلبش متوجه شد. شما این تصرف را مطرح میکنید یا میگویید یک التفات عادی بوده؟

استاد: در روایت قرینه‌هایی هست که حضرت یک کاری انجام دادند، اما اینکه از سنخ تصرف بود که یک حالی برای او آمد یا نه، ساده‌تر از آن بود؟ دو احتمال هست.

شاگرد: ساده‌تر یعنی تذکر عادی‌ای که هست و برای ما میشود حاصل شود؟ یا اینکه نه؟

استاد: نه، یک جور دیگری. «أَ لَسْتَ تَرَاهُ فِي وَقْتِكَ هَذَا» به این صورت هست. علی ای حال اصل اینکه حضرت یک کاری کردند، قرینه دارد. چون دارد: «ثُمَّ سَكَتَ سَاعَةً»؛ یعنی یک درنگی شد و سر یعاً نفرمودند «ا و الا تراه»؟! حضرت فرمودند:«ثُمَّ سَكَتَ سَاعَةً ثُمَّ قَالَ وَ إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ لَيَرَوْنَهُ فِي الدُّنْيَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ». اما آن چیزی که رخ داد، القاء یک حال قلبی بود که حضرت در او کردند، مثلاً از تصرف حجت خدا بود؟! یا تذکر به امر و احادیث و مطالبی بود که خودش میدانست؟! تفاوت میکند. یعنی یادش آمد که آن را میدانم و حضرت فرمودند: «أَ لَسْتَ تَرَاهُ فِي وَقْتِكَ هَذَا». این تذکر برایش آمد، نه اینکه القاء یک حال باشد.

والحمد لله رب العالمین

---

[1] توحید صدوق، ص ۱۱۷، ح ۲۰، ب ۸ ; نورالثقلین، ج ۲، ص ۹۷، ح ۳۵۴.

[2] الانعام ۱۰۳

[3] بحارالانوار ج ۶۷ ص۵۷

[4] التوحيد , جلد۱ , صفحه۱۱۷ ؛

بازبینی #1
ایجاد شده 6 آوریل 2026 13:47:04 توسط ... .
به روزرسانی شده 6 آوریل 2026 13:49:43 توسط ... .